

میرگول

نشریه گروه پژوهشی علوم انسانی و هنر دبیرستان علامه حلی

سال دوم،

شماره دوم

چهارشنبه، بیست و هشتم آبان ماه

هزار و سیصد و نود و سه



پرونده این شماره:

سوگ



پرونده: سوگ

- ۸ مرثیه‌ها؛ رضا خسروانی ۱۰ تاثیرات اجتماعی سوگواری؛ امین افرلو
- ۱۱ بخشی از نمایشنامه‌ی پارسیان؛ آیسخولوس
- ۱۲ روضه چه‌طور روضه شد؟؛ سالار مهربانی
- ۱۴ ای دریغا! چه گلی ریخت به خاک...؛ شایان دادبین

۱۶ چی شد که این شد؟ (قسمت دوم)؛ آریا عامری

۱۸ دارایی چی داری که این قدر دارایی؟؛ حسین مهدی‌خواه

۱۹ در جستجوی حقیقت؛ مجتبی محمدنژاد ۲۰ «شهر» آشوب؛ حبیب دانشور

۲۲ این غروب خیال بند آمدن ندارد؛ سپهر عموزاده ۲۴ غزل؛ ف. شفيعی

۲۵ گزارش یک مرگ؛ سامان جواهریان ۲۶ رنسانس و علم؛ مرتضی مصدق

۲۷ نذری - شله‌زرد؛ شایان دادبین

صاحب امتیاز: گروه پژوهشی علوم انسانی و هنر دبیرستان علامه حلی تهران

سردبیر: شایان دادبین

مدیر مسئول: حبیب دانشور

مدیر هنری و صفحه‌آرا: آریا عامری

هم‌کاران این شماره: سامان جواهریان / حسین مهدی‌خواه / سپهر عموزاده / سالار مهربانی / حسین مهدوی / طه لسانی / امین افرلو / رضا خسروانی / مجتبی محمدنژاد / ف. شفيعی / مرتضی مصدق / آیسخولوس

با سپاس از آقایان:

عبدی‌مراد / عمویی / شوشتري‌زاده و سعیدی‌نیا

Virgool.blog.ir

Virgool@helli.ir

صفحه‌ی اینستاگرام: @virgooloo

سرمقاله

شایان دادبین

۷. حلقه‌های دوشنبه ادامه دارد. نشست شعر و داستان و تعزیه و پخش و نقد فیلم «ملکه» برگزار شد. خیلی هم خوب بود و جای دوستانی که نیامدند خالی. پر کنید این جاها را و نگذارید خالی بمانند.

۸. کلاس پژوهشی چهارشنبه با قدرت به کار خود ادامه می‌دهد. تا حالا آشنایی با مفاهیم عمومی روان‌شناسی و اقتصاد صورت گرفته است؛ هر کدام چهار جلسه. یک جلسه هم با پخش مستند «مکرّمه؛ خاطرات و رؤیاهای» درباره‌ی فیلم مستند به عنوان ابزاری برای پژوهش در علوم انسانی صحبت شد. خلاصه که اوضاع این کلاس خوب است.

۹. اتاق کوچکمان فعال است. تعدادی کتاب و مجله دارد، دو میز و چند صندلی. جمعی از دانش‌آموزان هم گاهی آن‌جا جمع می‌شوند و بحث می‌کنند و در علوم انسانی ورزیده‌تر می‌شوند. علاقه‌مندان بشتابند!

۱۰. دوستانی که علاقه‌مند به فعالیت در گروه نمایش هستند، با دقت تابلوها و دیوارهای مدرسه را دنبال کنند. کم کم قرار است فراخوان همکاری را ببینید.

۱۱. در حال برنامه‌ریزی فعالیت‌های مشترک گروه با دیگر گروه‌های مدرسه هستیم. امیدواریم خروجی این اتفاق، قابل قبول و به‌دردبخور باشد.

۱۲. لطفاً با ما در ارتباط باشید. راه‌های ما را می‌دانید. اگر هم نمی‌دانید نگاهی دقیق‌تر به همین چیزی که دستتان است بیاندازید. بی‌اندازه خوشحال می‌شویم از بازخوردهای سازنده‌ی شما. دریغ نکنید.

۱۳. تا ببینیم سرانجام چه خواهد بودن... ■

۱. سلام به همه.

۲. ایّام عزاداری امام حسین (ع) و یارانش را تسلیت می‌گوییم.

۳. حسین...

۴. ممنونیم. استقبالتان از شماره‌ی نهم یا اولین شماره‌ی سال دوم ویرگول خیلی خوب بود و امیدبخش و انرژی‌دهنده. امیدواریم شایسته‌ی این استقبال باشیم.

۵. یک ستون دانش‌آموزی به نشریه افزوده شده است با مطلبی از مرتضی مصدق، دانش‌آموز کلاس ۱۱۳. خیلی خوشحالیم از این اتفاق. اگر مطالب باکیفیت و قابل چاپ از طرف شما به دستمان برسد چرا چاپش نکنیم؟ بنویسید و بفرستید.

۶. کلاس‌های فرا برنامه‌ی گروه آغاز شده‌اند. می‌دانیم توقع شما برگزاری بیش از دو عنوان کلاس است ولی بدانید که پیدا کردن موضوع و معلم و مکان و همه‌ی این هماهنگی‌ها زمان و توان زیادی می‌خواهد. فعلاً به بزرگی خودتان ببخشید و در طول سال منتظر اتفاق‌های قشنگ دیگر باشید.

تقویم کودکی مان و عاشورا

حسین مهدوی

تمام محرم

با همین یک شیشه عطر

همین تسبیح و شالِ سبز

سر می‌کنیم

از شیشه‌ی خالیِ عطر

عطرش مانده

و از سیدِ مهربان هیأت، یادش

پیراهنِ سیاهم را تن می‌کنم

طَبال

در اتاق می‌نوازد اما

دسته‌ی کوچه‌ی من

سال‌هاست که در کوچه‌های شهر

گم شده است... ■

نام محرم که می‌آید، بنا را می‌گذاریم بر هرآنچه در ذهنمان داریم از کودکی. منتظر شکوه دست‌هاییم. منتظر نذری‌ها و لبخندها و شالِ سبز و صورت اشک‌آلود و مهربانی‌های سید هیئت. همان که خودش به دست خودش یک شیشه گلاب و تسبیح و یک مصحف کوچک زیارت عاشورا می‌داد به‌مان. بچه بودیم و چیزی نمی‌فهمیدیم از معنای خطوطِ درهمش. مادر بزرگ اما می‌گفت بگذاریمش توی کیفمان، همراهمان باشد تبرک است. یاد امام اگر باشد، حفظیم از بلا. شیشه‌ی گلاب هم که عطرش سرتاسر اتاقمان را می‌گرفت. صدای طبلِ فراخوان که می‌آمد، خیال درس و بوی گلاب و فریادِ مادر بزرگ را که: «ما را هم دعا کن!» می‌گذاشتیم پشت سر، می‌رفتیم که بیرق بزرگ دسته را ندهند به فلانی که پرچم کوچک و سبک بیفتد به ما و ثوابش را نبریم. شب که با غذا برمی‌گشتیم خانه می‌گفتند خودت خورده‌ای؟ و سر تکان می‌دادیم که بعله! خوش حال از این که هرکس قدری از غذای امام حسین می‌خورد - که شفاست. شب، با خیال راحتِ راحت می‌خوابیدیم که برای خود ارباب عزاداری کرده‌ایم - یک دروغِ مصلحتی که اشکال ندارد!

تقویم داستان عشق | طه لسانی

«هرگز نمیرد آن که دلش» خون‌فشان عشق

«ثبت است بر جریده‌ی عالم» نشان عشق

امواج آب سوی لبان تو مد کنند

سیراب می‌شوند ز تو تشنگان عشق

عمری علم به دست تو قامت نمود راست

قامت نموده خم ز ادب ساروان عشق

می‌زد به قلب دشمن و می‌خواند او رجز

تیری گرفت راه به سوی کمان عشق

عباس بود در بر دشمن تمام قد

آیینه دار حیدر کرار، جان عشق

«آخر قمر گرفت، نه انشقت القمر»

بشکافت ابروان جهان پهلوان عشق

باران مپرس از گل پرپر شده به خاک

پژمرده گشت از غم تو باغبان عشق

دارد غروب می‌کند این‌جا حسین من

آری به خون نشست خدا آسمان عشق

من زینبم که باز به دوشم علم نشست

بَرنده‌تر ز تیغ خروشد زبان عشق

ققنوس خیمه‌ها به تب و تاب می‌دوید

آخر گرفت آتش کین، آشیان عشق

دلبر، اسیر، پای‌کشان، خسته می‌رود

غربت از آن توست اسیری از آن عشق

بنگر دلا که قامت زینب خمیده گشت

از این خمیده‌تر نشود داستان عشق ■

۱. دانش‌آموخته‌ی سال ۹۲ی دبیرستان علامه حلی و طلای المپیاد ادبی سال ۹۱



سوگ

سوگ: (۱) مصیبت، غم، ماتم، اندوه.
(برهان) (جهانگیری). ماتم. (غیاث).
غم و ماتم به‌خلاف سور. (آندراج)

این چند کلمه شد نتیجه سر زدن به لغت‌نامه دهخدا برای فهمیدن معنی سوگ. ولی واقعا سوگ چیست؟ سوگوار کیست؟ همه ما به احتمال زیاد تجربه سوگواری داشته‌ایم ولی تا به حال چه قدر به خود سوگ و سوگواری فکر کرده‌ایم؟ فقط در مراسم شرکت می‌کنیم و گریه‌ای و آهی و تمام؟ اصلا سوگ نیاز به مراسم دارد؟ یک فعالیت اجتماعی است یا فردی؟ چرا سوگواری می‌کنیم؟ و پرسش‌های بسیاری از این دست...

پرونده این شماره تلاشی است برای انداختن نگاهی تازه به مفهوم سوگ و سوگواری.



مرثیه‌ها

رضا خسروانی

در اندوه و دریغ سعدی شریک می‌شود. ما برای مرگ عزیزانمان غصه می‌خوریم زیرا دنیا را بدون آن‌ها خالی‌تر می‌بینیم و تاثیر نبود آن‌ها را در زندگی خود متوجه می‌شویم. شاید مرثیه باعث می‌شود ما برای فرد درگذشته، مثل یکی از عزیزان خودمان داغ‌دار شویم. در ادامه بررسی می‌کنیم مرثیه چگونه این کار را می‌کند، مرثیه در زمان‌های متفاوت و ملل مختلف چگونه است و این عوامل چه تاثیری در مرثیه‌ها می‌گذارند. تلاش می‌کنیم که مرثیه‌های مختلف را تا حد ممکن بررسی و دسته‌بندی کنیم.

(۱) شاعر می‌خواهد که ما احساس کنیم که این فقدان چقدر عظیم و غم‌انگیز است. معمولا در مرثیه‌ها شاعر خوبی‌ها و سجایای درگذشته را می‌شمرد و خاطر نشان می‌کند که بدون او چه فجایعی پیش می‌آید و دنیای بدون او چقدر ناگوار است.

در شهر سویل

شهزاده‌ای نبود

که به همسنگیش کند تدبیر

نه دلی همچون او حقیقت‌جوی

نه چو شمشیر او یکی شمشیر

این روش به صورت مستقیم بیشتر در مرثیه‌های کهن دیده می‌شود که در رئای شاهان و بزرگان گفته می‌شد.

خوی تو تاختن و شغل سفر بود مدام

بر نیاسودی هرچند که گشتی بیمار

البته این روش در اکثر مرثیه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد اما در مرثیه‌های متأخر برشمردن صفت‌های نیک فرد به صورت فهرستوار کمتر دیده می‌شود و توصیف‌ها استعاری‌تر و پیچیده‌تر می‌شوند.

بزرگ بود

و از اهالی امروز بود

و با تمام افاق‌های باز نسبت داشت

و حال آب و زمین را چه خوب می‌فهمید

(۲) حضور شاعر در مرثیه گاه کم‌رنگ است و شعر به توصیف و اعمال فرد درگذشته به طور مستقیم می‌پردازد. اما گاهی شاعر خود در مرثیه حاضر می‌شود و تاثیر این مرگ بر خود را می‌سراید. خواننده با پی بردن به عمق این تاثیر به بزرگی و اهمیت این فقدان پی می‌برد. در مرثیه‌ای که فرخی برای سلطان محمود سروده، شاعر ابتدا وارد شهر می‌شود و شهر را به هم ریخته و پر آشوب می‌بیند. نگران می‌شود و و دنبال دلیل این آشوب می‌گردد. حدس‌هایی می‌زند و سپس می‌فهمد ترس بزرگ او اتفاق افتاده و سلطان رفته است. با دریغ بسیار از فجایعی که اکنون اتفاق می‌افتد یاد می‌کند و ناگهان این غصه از تحملش خارج می‌شود و مرگ شاه را باور نمی‌کند. فکر می‌کند که شاه خواب است و به او می‌گوید «خیز و از حجره برون آی که خفتی بسیار...». قصیده‌ای تاثیرگذار و حزن‌آلود که افزون بر زبان فاخر و زیبایی فرخی، قوتش را مدیون شیوه روایتش است. توصیف (اکثرا با اغراق) گریه

و زاری و عزاداری زیاد شاعر و اطرافیان فرد در گذشته را نیز می‌توان زیرمجموعه این روش دانست. این‌جا نیز از طریق تاثیری که این مرگ بر اطرافیان درگذشته دارد و میزان و غم و ناراحتی آنان، ما بزرگی و اهمیت این فقدان را متوجه می‌شویم.

رخ او از غم و تیمار تو چون موی شده‌ست

رخ چون لاله‌ی او زرد به رنگ دینار

صبح‌گاهان سر خوناب جگر بگشایید

گره رشته تسبیح ز سر بگشایید

(۳) مرثیه گاهی شکل داستانی به خود می‌گیرد. برخی از بهترین و مشهورترین مرثیه‌های دنیا به این شیوه سروده شده‌اند. در این روش اهدافی مثل تمجید از صفت‌های نیک فرد درگذشته و نشان دادن فقدان فرد در جهان نیز در میان داستان گنجانده

می‌شوند. داستان‌هایی که در مرثیه‌ها به کار برده می‌شوند گاهی تمثیلی از زندگی فرد یا بخشی از آن و آرزوها و آرمان‌ها و عقاید و اهداف او هستند. در مرثیه‌ای که والتمن برای آبراهام لینکلن سروده، اهداف و آرمان‌های لینکلن که به نتیجه رسیده - مثل پیروزی در جنگ داخلی و لغو برده‌داری - به یک کشتی توصیف می‌شوند که با موفقیت پهلو گرفته اما ناخدای آن کشتی در عرشه سرد و بی‌جان آرمیده است. گاه نیز شاعر به لحظه‌ی مرگ و علت مرگ فرد می‌پردازد. بخش بزرگی از مرثیه‌های آیینی در این دسته قرار می‌گیرند. داستان شهادت و جزئیات شهادت بزرگان دین هسته‌ی اصلی مرثیه‌های آیینی را تشکیل می‌دهد. در مرثیه‌های آیینی گاه شعر از زبان بزرگان دین یا ناظران صحنه روایت می‌شود. در واقع این نوع مرثیه دست شاعر را باز می‌گذارد تا مرثیه را به سطح بالاتری از سوگ درگذشته‌ای ببرد. وقتی کسی در راه جنگیدن برای

آرمانی کشته می‌شود، مرثیه در عین سوگواری برای درگذشته، به ستایش اهداف و آرمان‌های او می‌پردازد و جنبه‌ی ایدئولوژیک پیدا می‌کند. مرثیه گفتن برای مظلومی که به دست ظالمی کشته شده خود مبارزه با ظالم است. مرثیه‌ای که برای بزرگان دین گفته می‌شود ستایش آرمان‌های دینی آن‌هاست. در واقع مرثیه می‌خواهد آن چه بزرگان دین برای زنده نگه داشتنش شهید شده‌اند را زنده نگه دارد. مرثیه‌ای که برای حضرت عباس (ع) سروده می‌شود، ابتدا غم‌نامه‌ای است بر دردهایی که ایشان در راه وفاداریشان کشیده‌اند و سپس ستایشی از خود وفاداری و ایستادگی.

به جای آنکه فرات از لبت ثواب برد تو با نخوردن خود برده‌ای ثواب از آب

کتاب دست ابوالفضل باز شد در رود چه شد که بسته درآمد همان کتاب از آب

(مهدی رحیمی) ■



تأثیرات اجتماعی سوگواری

امین اقرلو

پدیده‌ی سوگ، که من علاقه دارم به جایش از سوگواری استفاده کنم، عموماً از دو زاویه قابل بررسی است. یک زاویه‌ی آن وجه دینی است. با نگاه دینی و منطبق درون‌دینی، سوگ جایگاهی دارد که با ارجاع به متن مقدس قابل بررسی و توضیح است؛ که البته من به دلیل نداشتن تخصص کافی در این زمینه ترجیح می‌دهم درباره‌اش سخنی نگویم. و اما وجه

دیگر این پدیده، وجه اجتماعی است. سوگواریها عموماً به لحاظ اجتماعی نقش‌هایی بنیانی در زندگی افراد ایفا می‌کنند. به این معنا که ارزش‌های پایه‌ای و عمومی یک جامعه را بازتولید کرده و به بقای آن‌ها کمک می‌کنند. حالا سؤال آن است سوگواریها چگونه به چنین اتفاقی می‌انجامند؟ سوگواری در اولین گام یک آیین است، یک رسم، یک نوع از مناسک. مناسک عموماً بخشی از فرهنگ جامعه هستند که به دنبال آنند تا از طریق بازگویی مداوم یک داستان برای اعضای آن جامعه یک ذهنیت مشترک ایجاد کنند و این ذهنیت مشترک قرار است در ایجاد هویتی یکپارچه در آن جامعه اثرگذاری کند. در این شرایط اعضای جامعه به واسطه‌ی داشتن داستان مشترک، خود را یک ملت/امت می‌دانند. سوگواریها دقیقاً از همین وجه است که مورد اهمیت هستند. داستانی که سوگواریها روایت می‌کنند، در بسیاری موارد از جشن‌ها اهمیت بیشتری دارد و این به خاطر اثری است که سوگ و سوگواری بر پیکره‌ی اذهان یک جامعه می‌تواند داشته باشد. در سوگواری همیشه یک قهرمان وجود دارد. قهرمان از سرنوشت غمناک خویش آگاه است و یا این حال به عنوان عالی‌ترین تجلی نیروهای خیر دست به نبرد با شرار می‌زند. این نبرد عموماً نبردی است نابرابر که طی آن قهرمان داستان به واسطه‌ی نیروهای شر کشته می‌شود. این اتفاق در اکثر سوگواریهای مشهور مانند حضرت یحیی (علیه‌السلام)، حضرت عیسی (علیه‌السلام) و امام

حسین (علیه‌السلام) پررنگ است. اگرچه از میان این سه، دو مورد اول اکنون بسیار کم‌رنگ شده‌اند و تنها مورد سوم است که هنوز هم به طرز قابل توجهی برپا می‌شود. در این جنس سوگواریها ارزش‌های بنیانی جامعه در داستان قهرمان وجود دارد و روایت می‌شود. این داستان‌ها عموماً با وضعیت اجتماعی و روانی حاکم بر جامعه ممکن است کم‌رنگ‌تر یا پررنگ‌تر شود. به یک معنا داستانی که در سوگواری به مخاطبان عرضه می‌شود به آن‌ها یاد می‌دهد چه پیشینه‌ای داشته‌اند و حال چگونه باید باشند. و اما ممکن است سؤالی پرسیده شود با این مضمون که سوگواریها تنها به روایت داستان یک قهرمان محدود نمی‌شوند، مثلاً مناسکی که پس از درگذشت یک نفر برپا می‌شود. این سوگواریها چه کارکردی دارند؟ پاسخ آن است که این سوگواریها هم قهرمان خاص خودشان را دارند. مثلاً پدری که از دنیا رفته برای فرزندانش همچون قهرمانی که اکنون از دست داده‌اندش تصویر می‌شود. اما تفاوتی هم وجود دارد و اینکه این سوگواریها علاوه بر بازتولید ارزش‌ها و یاد و خاطره‌ی آن فرد از دست رفته -که خود موجب افزایش هویت خانوادگی می‌شود- در جهت کاهش آلام داغ‌دیدگان نیز نقشی اساسی ایفا می‌کنند. این آیین‌ها عموماً شامل بخشی برای رها کردن هیجانات و بروز دادن غم، همدلی سایرین با غم‌دیدگان و در پایان فرآیندی برای بازگشت آن‌ها به زندگی عادی است. ■

سرودی ناشاد^۱ بخشی از نمایشنامه‌ی پارسیان

آیسخولوس^۲

خشایارشا

چه شوم انجامی دست تقدیر رقم زد برای من

وای من، وای من، وای من.

چه لطمه‌های گران دست آسمان فرود آورد

بر این تبار و بر این خجسته سرای من.

کجاست کنای که سر در آن نهان کنم

که بر این پیکر هر اندامی می‌لرزد

و دیگر به فرمان من نیست

آنگه که سر بر می‌آرم و بر این سالدیدگان اندهگین نظر می‌کنم.

خوشا مرگ، خوشا مرگ که درآید

تا این تن نیز در کنار کشتگان آن نبرد بیاساید.

همسرایان

ای شاه دریغا نام بلند پارس

دریغا سپاهی چنان نژاده و جنگاور

۱. این نمایشنامه، از جمله آثار نمایشی باقی مانده از یونان باستان است. در این نمایشنامه ماجرای جنگ ایرانیان و یونانیان در زمان خشایارشا روایت می‌شود که با شکست لشکر ایرانی همراه است. این بخش برده‌ای است از انتهای این اثر.

۲. آیسخولوس، به همراه سوفوکلس و اورپید سه ترازوی‌نویس بزرگ یونان قدیم هستند که بخشی از آثار آن‌ها تا به امروز باقی مانده. مجموعه‌ی آثار آیسخولوس را نشر نی با ترجمه‌ی عبدالله کوثری چاپ کرده است.

دریغا گزیده مردان ما، درافتاده از پای به نفرین ایزدی.

بازگشت تو را، ای شاه، به سرودی ناشاد خبر می‌دهیم

و اینک سرشک آمیز مویه‌ی پارسیان است و

ناخجسته ناله‌ی سوگواران

که نیز خبر می‌دهد از امیدی بر باد رفته

و هراسی از یاد رفته.

خشایارشا

آری. سزد که فغانی بر آری به سوگواری و زاری

که آن همایون‌بخت چهره بر من بسته

شادمانی رفته و اندوهم بر دل نشسته.

همسرایان

اندوه تو ای شاه گرامی می‌داریم

و در سوگ آن ناوگان که خشم دریایش در هم شکست

دگرباره می‌نالیم و اشک از دیده می‌باریم. ■

که جنگاور مردان بودند و از پس خشایارشا رفتند

و اینک ظلمات زیرین آکنده از ایشان.

دریغا کماندارانی که سر فرازی خاک از ایشان بود

مردانی هزار هزار که امروز بی‌نشان شده‌اند.

دریغا ای شاه، دریغا آن دلیران و آن راستان

دریغا زاد بودم تو که آبادان بود و بشکوه بود

و اینک وانهاده، درافتاده و گریان.

خشایارشا

بنگرید، در من بنگرید و زار بگریید

که انگاره‌ی نفرینم و شرمساری زمین.

وای من، وای، که رسوایی تباری بودم و ویرانی دیاری.



سالار مهربانی

تا به حال فکر کرده‌اید که چرا به «روضه» می‌گویند روضه؟

این که چرا به کسی که در مجلس عزا شعرخوانی و ذکر مصیبت می‌کند، می‌گوییم «مَدَّاح» معلوم است؛ چون مَدَّاح یعنی کسی که مدح (ستایش) می‌کند و مَدَّاح هم در واقع ائمه (ع) را می‌ستاید.

اما واژه‌ی روضه از کجا آمده است؟ لغت «روضه» در زبان عربی به معنای باغ است اما باغ چه ربطی به ذکر مصیبت ائمه (ع) دارد؟

در قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری، واعظ و عالم بزرگی در هرات (پایتخت تیموریان) به نام کمال الدین حسین بن علی معروف به ملا حسین واعظ کاشفی زندگی می‌کرده است. ملا حسین آن قدر در وعظ شهرت داشته که در تاریخ آورده‌اند:

«مولانا، واعظی در غایت خوبی است و مجلس وعظ او هرچند بزرگ و گشاده باشد، از کثرت تجمع خلق، بیم هلاک بعضی از مردمان می‌رود.»

معلوم می‌شود که مجالس وعظ او همیشه شلوغ بوده است. آورده‌اند که در مجالس وعظ او پادشاه و درباریان هم حاضر می‌شدند. او در پایان مجالس خود به ذکر مصیبت

اهل بیت (ع) می‌پرداخته و مردم هم از سر محبت به اهل بیت (ع) بر مصائب آنان می‌گریستند.

ملا حسین در پایان عمر، با استفاده از تجاربی که در طول زندگی ۷۰-۸۰ ساله‌اش در زمینه‌ی ذکر مصیبت اندوخته بود، کتابی به نام روضه الشهداء تألیف کرد. به نام کتاب یک بار دیگر توجه کنید: روضه الشهداء. این کتاب آن قدر شهرت پیدا کرد که از آن پس سخنرانان به جای آن که خودشان ذکر مصیبت کنند از روی کتاب ملا حسین روخوانی می‌کردند چرا که می‌دانستند نمیتوانند بهتر از نوشته‌ی او ذکر مصیبت کنند. اصلاً کسانی پیدا شدند که فقط کتاب ملا حسین را برای مردم می‌خواندند و به اینها «روضه‌خوان» می‌گفتند یعنی کسی که کتاب «روضه الشهداء» را می‌خواند. از این جا بود که اصطلاح روضه و روضه‌خوانی در معنای ذکر مصیبت پیدا شد.

روضه خوانان بر مبنای محتوا و نوع گفتار به دو نوع «ذاکرین» و «واعظین» تقسیم می‌شدند. ذاکرین با استفاده از ویژگی‌های نقلی همچون داشتن آواز خوش، تسلط بر موضوع‌های نقل، شناخت روحیه‌ی مخاطبان و همچنین توانایی ترسیم و تجسم وقایع و تغییر درحالات و رفتار، متناسب با حادثه، به ذکر مصیبت و واعظین با گفتن آیات و احادیث به موعظه، پند و اندرزگویی می‌پرداختند.

جالب این‌جاست که در آن زمان هم اهل سنت و هم شیعیان در این مجالس روضه‌خوانی شرکت

می‌کردند. همان‌طور که گفته شد پادشاه تیموری (سلطان حسین بایقرا) و درباریانش که سنی مذهب بوده‌اند، پای سخنرانی ملا حسین می‌نشستند. دیگر این که هرات در قرن نهم هجری، شهری سنی نشین بوده و این که همیشه مجلس ملا حسین غلغله بوده، نشان از تمایل اهل سنت به شنیدن این گونه سخنان می‌دهد.

از طرف دیگر مذهب خود ملا حسین هم چندان روشن نیست. اگرچه او در سبزواری (شهری شیعه‌نشین) به دنیا آمده ولی اکثر عمرش را در هرات و در کنار اهل سنت گذرانده است. در کتاب «روضه الشهداء» نیز، هم میتوان نکاتی دال بر سنی بودن و هم نکاتی دال بر شیعه بودن او یافت. این مطلب نشان می‌دهد که در آن زمان همه‌ی مسلمانان فارغ از مذهبی که داشته‌اند، محب اهل بیت (ع) بوده‌اند.

لازم به ذکر است که از نظر تاریخی و مستند بودن، مورخان اشکالات زیادی به این کتاب وارد ساخته‌اند و خیلی از داستان‌ها و حکایت‌هایی را که در «روضه الشهداء» آمده است، غیر واقعی و افسانه دانسته‌اند اما با وجود این مشکل تاریخی، نثر روان و دلکش کتاب باعث شده بود که کتاب در قرون گذشته رواج بسیاری در میان توده‌ی مردم پیدا کند.

ملا حسین کتاب را با آیه‌ی «وَلْتَبْلُوْا نَفْسَكُمْ بِسِنِّئِ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالتَّمْرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره/۱۵۵) آغاز می‌کند. ترجمه‌ی این

آیه چنین است: «و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، کاهشی در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و مؤذنه ده شکیبایان را». سپس توضیحاتی در مورد این آیه می‌دهد و با درج این ابیات معروف:

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

و آن که ز دلبر نظر خاص یافت داغ عنا بر جگرش می‌نهند

چنین نتیجه می‌گیرد که چون مصیبتی که امام حسین (ع) کشید از هر مصیبتی سهمگین‌تر و بلایی که بر آن حضرت نازل شد از هر بلایی سخت‌تر بوده است، مقام امام حسین (ع) در نزد خدا بسیار بلندمرتبه است.

سپس مقدمه را به پایان می‌رساند و سراغ فصل نخست که شرح مصیبت‌هایی است که انبیاء (ع) کشیده‌اند، می‌رود. این فصل را با حضرت آدم (ع) آغاز و به حضرت زکریا و یحیی (ع) ختم می‌کند. در مورد هر نبی بعد از شرح مصیبتی که کشیده، مصیبتش را با سختی‌هایی که امام حسین (ع) در کربلا متحمل شده، مقایسه می‌کند و این طور نتیجه می‌گیرد که مصائب امام حسین (ع) کجا و باقی مصائب کجا... لایوم کیومک یا ابا عبدالله...

بعد از پایان فصل نخست به ترتیب این موارد را شرح می‌دهد:

جفای قریش با حضرت پیامبر (ص) و شهادت حضرت حمزه و جعفر طیار (ع)؛ رحلت پیامبر

(ص)؛ در حالات حضرت فاطمه (س)، حضرت علی (ع) و امام حسن (ع).

در نیمه‌ی دوم کتاب به شرح وقایعی که برای امام حسین (ع) و اهل بیت ایشان رخ داد، از شهادت مسلم بن عقیل (ع) تارفتن کاروان اسرای کربلا به شام و... می‌پردازد و با شرح وقایعی که برای باقی ائمه (ع) پیش آمده است، کتاب را به پایان می‌رساند.

برای آشنایی بیشتر با کتاب، آن چه را که در پایان بخش حضرت ابراهیم (ع) نوشته شده است، می‌آوریم:

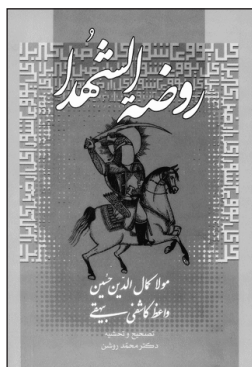
«از امام علی بن موسی الرضا منقولست که: چون حق تعالی گوسفندی برای فدای اسماعیل فرستاد و ابراهیم آن را ذبح کرد، به خاطر مبارکش خطور نمود که: اگر به دست خود فرزند خود را قربانی کردم، عجب ثواب عظیمی یافتی و به قدم حرمت بر درجه‌ی رفیع شتافتی. حق- سبحانه- به وی وحی فرستاد که: از جمله‌ی خلقان که (چه کسی) را دوست می‌داری؟ خلیل گفت: محمد را- صلی الله علیه و آله و سلم- که حبیب و صفی توست. خطاب آمد که او را دوست‌تر میداری یا خود را؟ ابراهیم گفت: حقا او را از خود دوست‌تر می‌دارم. باز فرمان رسید که: فرزندان او را دوست‌تر می‌داری یا فرزندان خود را؟ خلیل گفت: فرزندان امجاد (بلند مرتبه) او نزد من، دوست‌ترند از اولاد من.

حق تعالی وحی کرد بدو که: یکی

از فرزندان بزرگوار او را به خواری و زاری، از روی جور و ستمکاری، غریب و تنها، گرسنه و تشنه، در دشت کربلا، شربت شهادت بچشانند.

ابراهیم -علیه السلام- چون شمه‌ای از این واقعه شنید، قطرات حسرت از چشمه‌سار دیده بر صفحات رخسار فروبارید. خطاب رسید که: ای ابراهیم ثواب گریستن تو بر حسین و المی که به دل تو رسید، برابر آن مثبت (ثواب) هست که به دست خود فرزند را قربان می‌کردی.»

در آخر به این نکته توجه کنید که حکایت‌های نقل شده در این کتاب با آن چه که ما امروزه در خصوص ائمه می‌دانیم لزوماً انطباق کامل ندارد و از نظر سند روایی و تاریخی مورد تشکیک است که البته شاید دلیل آن دسترسی نامناسب نویسنده به منابع اصلی بوده باشد. ■



ای دریغا! چه گلی ریخت به خاک...

شایان دادبین

«از دست دادن» خواهانخواه تجربه تلخی است. رفتار کودکی را که اسباب بازی از دستش گرفته می شود ببینید. بی قرار می شود، ناراحت می شود، خشمگین می شود، پرخاشگری می کند، گریه می کند. برای بزرگترها هم پیش می آید که به خاطر از دست دادن وسیله ای بسیار ناراحت شوند. حال تصور کنید که انسانی را از دست بدهید. انسانی که به هر دلیلی برای شما عزیز است. چه می کنید؟

هرکدام از ما ممکن است در مقطعی از زندگی عزیزی را از دست بدهیم و به دنبال آن سوگی را تجربه کنیم که گرچه تحمل ناپذیر می نماید، اما در واقع فرایندی است طبیعی که هدف آن بهبودی ماست. سوگ و ماتم یک واکنش طبیعی است. فقدان فردی محبوب از لحاظ روانشناختی به همان اندازه دردناک است که جراحی یا سوختگی شدید از لحاظ فیزیولوژیک. بهبود سوختگی نیاز به زمان و درمان دارد. مراحل را باید طی کند. باید زمانی هم برای بهبودی فرد سوگوار یا ماتم زده در نظر گرفت.

پس از مرگ یکی از نزدیکانمان چهار مرحله متوالی به ترتیب اتفاق می افتد که باید از آنها عبور کرد: انکار، خشم، غم و پذیرش.

در مرحله ای انکار، قبول مرگ

عزیزمان بسیار غیرممکن می نماید. این مسئله مخصوصاً در حوادثی که منجر به مرگ مغزی می شود بیشتر مشهود است. بی دلیل نیست بیشتر بازماندگان فردی که مرگ مغزی شده است، با اهداء اعضای بدن او موافقت نمی کنند. چون او را زنده می پندارند. چون انکار واقعیت مرگ یکی از مراحل است.

در مرحله ای خشم، اگرچه مرگ عزیزمان را باور کرده ایم ولی نسبت به علل آن خشم می گیریم و ممکن است آن را به دیگران نیز انتقال دهیم. این مسئله را بیشتر در حوادثی مانند تصادفات رانندگی، سکنه هایی که به خاطر یک بگومگو پیش آمده است یا پس از اعمال جراحی ناموفق می بینیم. هنگامی که در این مرحله هستیم، ممکن است حرف های ناشایست به مسبین ماجرا بزنیم یا دست به انتقام یا رفتارهای تهدیدکننده بزنیم. به همین دلیل اگر فردی به علت تصادف باعث مرگ کسی شده است، بهتر آن است که در این مرحله اقدامی به گرفتن رضایت از بازماندگان متوفی نکند که نتیجه ای عکس خواهد گرفت. اگر هم مستببی برای مرگ عزیزان نیابیم ممکن است شروع به شکایت از خدا بکنیم. مثلاً بگوییم «خدایا چرا این کار را کردی؟» یا جمله هایی از این دست.

غم نسبت به سایر مراحل طولانی تر است. باید کوشید که این مرحله دست بالا از شش ماه بیشتر نشود زیرا در غیر این صورت، مسئله ای افسردگی و درمان آن باید در

نظر گرفته شود. «تمرکززدایی» تکنیکی است که می تواند در این زمینه به فرد غمگین کمک کند. به جای تمرکز بر روی خاطراتی که با متوفی داشته ایم، دنیای دید خود را وسیع کنیم و وقت بیشتری با زندگان بگذرانیم، یعنی کسانی که هنوز نوبت از دست رفتنشان نرسیده است. این فقدان فرصت خوبی است که بیشتر به دیگر عزیزانمان نزدیک شویم و قدر آنها را بدانیم.

مرحله ای پذیرش، که از دید عموم به اشتباه «فراموشی مردگان» گفته می شود، مرحله ای پایانی در رابطه با مرگ عزیزان است. همه باید به این مرحله برسند ولی کم و کم و پس از طی مراحل یادشده.

استفاده ای دیگری که از این مراحل می شود نحوه ای تسلی دادن به بازماندگان و داغ دیدگان است. اگر ما با این مراحل آشنا باشیم می توانیم به شکل مؤثری با آنان همدردی کنیم. فرد داغ دیده را، مخصوصاً در مراحل نخست، نصیحت نکنیم. مثلاً اینکه «این شتری است که در خانه ای همه می خوابد.» یا «تو باید صبور باشی. تو باید تکیه گاه باشی.» شاید بتوان گفت سکوت و در آغوش گرفتن داغ دیده کمک بسیار مؤثری به او در طی کردن مراحل ابتدایی سوگ باشد. همچنین کمک به داغ دیده در جهت کارهای اجرایی متعدد از قبیل کارهای پزشکی قانونی، هماهنگی جهت صدور مجوز کفن و دفن و هماهنگی های عمومی مراسم بسیار در تسکین داغ دیده مؤثر است. ■





تاریخ هنر چی شد که این شد؟ (قسمت دوم)

آریا عامری

سلام!

دفعه‌ی قبل در مورد کلیت موضوع مورد بحثمان حرف زدیم و گفتیم که قرار است در این بخش چه کنیم.

هنر و انواع آن از جمله نقاشی و طرح کشی و به طور عام‌تر موضوعات بصری و توجه به زیبایی، از ما قبل تاریخ در انسان‌ها بوده است. اگر بخواهیم به خیلی قبل برگردیم، انسان‌ها برای رساندن مفهوم از اشکال استفاده می‌کردند چون واضح‌ترین چیز برایشان بود؛ چیزی بود که می‌دیدند و سعی در کشیدن طرح آن داشتند. به طور کل گرایش به اشکال و طرح‌ها در آن‌ها زیاد بود و هر چه این اشکال زیباتر، جذاب‌تر. بیشتر مکان سکونت آن‌ها در جاهایی خوش آب‌وهوا و در نتیجه زیبا بود - البته به کنار نیاز به نزدیکی به آب و غذا - که حاکی از گرایش غریزی و حتا گاهی ناخودآگاه آن‌ها به طبیعت بود. بعدها گروهی به نام پگان‌ها شیفته‌ی این نظم و دقت در طبیعت شدند که آن را زیبا می‌کرد؛ از آن پس به مطالعه‌ی این نظم پرداختند و سعی در خلق آثار همانند آن با روابط و نتایج به‌دست آمده کردند. نمونه‌ای از این تلاش‌ها را می‌توانید در *استون‌هنج*^۱ ببینید.

لئوناردو داوینچی این مطالعات را به اوج رساند. او به روابط و پیچیدگی‌هایی دست یافت که امروزه هم در بسیاری طراحی‌ها استفاده می‌شود، حتی در طراحی صندلی! پیشنهاد می‌کنم در مورد داوینچی و اختراعاتش بخوانید. خصوصا در مورد عدد فی که در زندگی ما بسیار به چشم می‌خورد.

این هنر همگام با پیشرفت انسان پیشرفت کرد و در دوران مختلف از جمله عصر حجر، عصر فلز و ... شکل‌های مختلف به خود گرفت. به طور مثال یکی از این آثار، تراشیدن حجم از داخل یک سنگ بود. این کار را که *Bas-Relief* (ب-رلیف) نام دارد، می‌توانید در این شکل ببینید:



دوران بعدی، دوران هنر مدیترانه و اطراف آن بود که در این حوالی خط اختراع شد. در کنار آن هنر مصر و ایران و ... بود. در مصر اهرامی ساخته شدند که خود جزو عجایب هم‌اکنون دنیا هستند و شیوه‌ی معماری منحصر به فرد مصر باستان هستند. آن‌ها همچنین سبک مجسمه‌سازی خودشان را داشتند، مانند ابولهلول. نکته‌ی جالب دیگر این است که مردم آن‌جا شروع به استفاده از مواد آرایشی کردند و برای افراد خاص لباس‌های ویژه با چهره‌های تزیین‌شده‌ی مخصوص شغل طراحی کردند. حتما بسیاری از هنرهای مصری یا لباس‌های تزیینی آن‌ها را دیده‌اید، حتی در تلویزیون.

هم‌زمان با مصر در اروپا نیز در روم باستان و یونان جامعه پیشرفت‌های بسیاری کرد. مردم به سمت قانون و قانون‌گذاری گرویدند و سعی کردند مسائل را از دیدگاه منطقی بررسی کنند. در یونان نقاشی، معماری، استفاده از سرامیک و مجسمه‌سازی بسیار

۱. Stonehenge

گذاشتند؛ مانند مجسمه‌های بودا در افغانستان که متفاوت از نمونه‌ی هندی آن است.

هنر چین نیز در به تصویر کشیدن یک روایت یا یک منطقه بود. آن‌ها معماری خاص خود را داشتند که بسیار منحصر به فرد بود. چین به دلیل تعدد فلاسفه، مذاهب، اشخاص مذهبی و ... انواع زیادی از هنر را دارد. حتی نقاشی‌هایی که صرفا با خط (نوشته) کشیده‌شده‌اند چرا که خط آن‌ها نوعی نقاشی است و همین طور انواع خوش‌نویسی‌ها. باز هم به عنوان نمونه‌ای دیگر، در زمان سلسله‌ی سَنگ، نوعی شعر به نام ترو رواج پیدا کرد که بیشتر برای بیان خواسته‌ها و تمایلات به‌طور ریتمیک استفاده می‌شد و همچنین در قالبی دیگر از سخن صریح. در این مدت نقاشی‌ها عمق پیدا کردند و دیگر از دورگیری واضح سیاه استفاده نمی‌شد و کوه‌ها طوری کشیده می‌شدند که در فاصله معلوم باشند و تمرکز اصلی دیگر روی خواسته‌های دنیوی نبود بلکه به روحیات و معنویات منتقل شده بود. نمونه‌ای از نقاشی چین را در بالای صفحه می‌توانید ببینید.

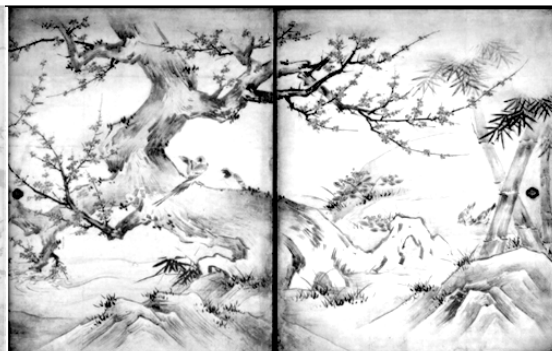
در ژاپن نیز آثار بسیار متأثر از بودا (و زن) دیده می‌شود. ژاپنی‌ها انواع مختلف هنر را خلق کرده‌اند، از جمله سفالگری‌های قدیمی و دیوارنگاره‌های متعدد. معمولا نقاشی‌های ساده‌ای داشتند و دارند که مضمون‌های مختلفی را شامل می‌شوند از جمله نوعی از آن‌ها که تازه‌تر است به نام *یوکی-یویی* که به ناپایداری دنیا اشاره دارد - بعدا بیشتر در موردش حرف خواهیم زد. در عکس پایین صفحه نمونه‌ای از آثار ژاپن را می‌بینید.

در شماره‌ی بعدی باز هم جلوتر خواهیم رفت و به هنر بعد از میلاد مسیح اشاره خواهیم کرد.

روزگار خوش

رواج پیدا کرد. مردم هر چه بیشتر سعی می‌کردند تا هنر خود را به واقعیت نزدیک کنند و اثری نزدیک به حقیقت اتفاق برای آیندگان به جا بگذارند. به همین دلیل، نقاشی‌های خود را با جزئیات بیشتری می‌کشیدند و علی‌الخصوص مجسمه‌های خود را بسیار ظریف می‌ساختند و زمان بسیاری صرف درست و دقیق از آب درآمدن آن می‌کردند. در روم نیز کم و بیش به هنر اهمیت می‌دادند و تا حدی با کپی کردن از یونانی‌ها، آثاری از خود بر جای گذاشته‌اند. در مورد مجسمه‌سازی، آن‌ها بسیار کمتر از یونانیان به جزئیات می‌پرداختند. در عوض رومیان بسیار به معماری اهمیت می‌دادند. در اکثر سازه‌ها از سیمان استفاده می‌کردند، همچنین طاق قوسی و گنبد در این زمان اختراع شدند که در سازه‌های گوناگون استفاده می‌شدند (البته گویا در آن زمان در ایران وجود داشته و رومیان از ایرانیان گرفته‌اندش).

در شرق اما، از زمان‌های بسیار دور، حدود ۶ قرن قبل میلاد مسیح، در هند و اطراف آن نقاشی‌های بودایی وجود داشته است. مردم این نقاشی‌ها را می‌کشیدند و می‌خواستند با آن‌ها یا آموزه‌های بودا را منتقل کنند یا این‌که داستانی را روایت کنند. با گسترش آیین بودا به مناطق دیگر مثل تبت و افغانستان، هر کدام درک و حس خود را از آن با یک نوع هنر به نمایش





چه کسی پولها را جابه‌جا کرد؟ قسمت دوم: دارایی چی داری که این قدر دارایی؟

حسین مهدی‌خواه

می‌شه البته.

اما سومین دسته‌ی دارایی‌ها رو احتمالاً کمتر درباره‌اشون شنیده‌این. به این دسته از دارایی‌ها اصطلاحاً می‌گن اوراقِ مُشْتَقَه. چی؟!

فرض کنید یه نفر می‌خواد یه سری خونه رو پیش‌فروش کنه و مشکلیش اینجاست که می‌ترسه به کسانی که می‌خوان خونه رو پیش‌خرید کنن قیمتی رو پیشنهاد بده چون معلوم نیست که توی این چند ماهی که قراره ساختِ خونه طول بکشه قیمتِ سیمان و تیرآهن و غیره بالا نره و آقای بساز بفروش ما ضرر نکنه. بنابراین می‌ره سراغ یه فروشنده‌ی سیمان و باهاش قرارداد می‌بنده که مثلاً دو ماه دیگه فلان مقدار سیمان رو به فلان قیمت ازش بخره، فارغ از این که قیمت سیمان دو ماه دیگه چه قدره.

حالا فرض کنید اگه دو ماه دیگه قیمت سیمان رفته باشه بالا، این آقای بساز بفروش (که چاق هم هستند و معمولاً دکمه‌ی پیراهن‌شان در نقطه‌ی اوج شکم باز است) به واسطه‌ی این قرارداد با خرید سیمان ارزون می‌تونن سود کنن و خب قاعدتاً به همین دلیل اون قرارداد هم ارزش پیدا می‌کنه و می‌شه یه دارایی.

خب پس هر سه مدل دارایی رو توضیح دادیم. تقریباً هم معلومه که دو نوع اول دارایی درست و درمون‌ترن. یعنی یا شما مثلاً خودِ گاو رو داری و یا اگه سندی هست حتماً باید ما به ازای اون یه گاو واقعی وجود داشته باشه. ولی توی حالت سوم لزومی نداره شما وقت نوشتن قرارداد (مثلاً قراردادِ فروختنِ ده تا گاو توی یه تاریخ مشخص و با قیمت مشخص) به همون میزان گاو داشته باشی بلکه فقط کافیه طرف قرارداد رو راضی کنی که می‌تونی این کار رو انجام بدی و اون هم بیاد باهات این قرارداد رو بنده و همین باعث می‌شه که این نوع از دارایی‌ها بی در و پیکرتر باشن و یه جورایی بشه ازشون سوء استفاده کرد.

یادتون که نرفته؟! قراره درباره‌ی بحران مالی دو هزار و هشتاد آمریکا صحبت کنیم. توی قسمت قبل درباره‌ی قرض‌گفتیم و توی این قسمت درباره‌ی انواع دارایی. حالا توی قسمت بعد قراره این دو تا رو به هم و به بحران ربط بدیم و کم‌کم بفهمیم «چه کسی پولها رو جابه‌جا کرده».

یادداشتی بر فیلم روز واقعه در جستجوی حقیقت

مجتبی محمدنژاد

اسود آهنگر: خوب نگاه کن. عشق یعنی گذاختن. این سخن حسین (ع) است. تا این عشق با تو چه کند...

سینمای ایران در طول سالهای پا گرفتنتش، دغدغه‌های زیادی را بروز داده است. جرم و جنایت، قهرمان‌پروری، مشکلات اجتماعی/سیاسی، جنگ و امثالهم. در این میان سینمای مذهبی ساکت نمانده است. فیلم‌های سینمای مذهبی زیاد بوده‌اند اما متأسفانه کمتر قدرتمند و در وقایع مذهبی، کدام واقعه بهتر از عاشورا است؟ و عجیب است که این بخش پرتوان تاریخ، فیلم‌های اندکی را شکل داده است. بهترین تلاش در این قلمرو نیز مسلماً «روز واقعه» است.

سال ۱۳۷۳، همکاری شهرام اسدی در مقام کارگردان و بهرام بیضایی در مقام نویسنده، خلقتی را حاصل شد که جاودانه‌ای در سینمای مذهبی به شمار می‌رود. زیبایی بصری و تکنیک تدوین سریع در ابتدای فیلم، ما را وارد فضای عربستان در آغاز پا گرفتن تمدن اعراب می‌کند. زمانی که مناقشات اجتماعی/سیاسی در اوج خود بسر می‌برد و عموم مسلمانان نیز از وقایع اطراف مسکنشان بی‌اطلاعند. همان‌طور که مردم از رسیدن رایت خونین مسلم، متوجه می‌شوند که فاجعه آغاز شده و فقط منتظر رسیدن موج اخبار هستند، تنها تازه‌مسلمانی که حجت مسلمانی‌اش از حسین (ع) بوده صدای یاری‌خواهی می‌شنود. این شاید نه اتفاق آن جامعه و این جامعه، بلکه حقیقت دنیا باشد که امل را بالاتر از عمل می‌دانند.

محور قدرت روز واقعه، داستان آن است. فیلمنامه‌ای بی‌نقص و پرقدرت که موشکافی ظریفی در دوره‌ای

تاریک است. چیزی که بیش از همه محور داستان روز واقعه است، دانستن حقیقت است. حقیقتی که در سایه‌ی شادی و غم و روز و شب مؤمنان محو شده است. حقیقتی که جوانی نصرانی را از میان مراسم عروسی‌اش بلند می‌کند و تا صحرای کربلا می‌رساند. وقتی که عصر عاشورا فرا رسیده و دو خورشید در صحنه هست، یکی در آسمان می‌درخشد و دیگری بر خاک.

قصه، به دنبال جواب می‌گردد. می‌خواهد در اوج دوران بی‌اهمیتی جوامع به وقایع اطراف، بفهمد که در جای دیگری چه می‌گذرد. بداند که در خواب اسلام، با حسین (ع) چه کردند و به دیگران برساند آنچه را دیده است.

قصه، سلوکی است عینی در بیابان‌های عراق عرب. جایی که آدم‌ها از همه شکل دیده می‌شوند. هم‌درد، بی‌شوق، زبان‌کار، مجرم. و ده‌ها امتحان در این مسیر برای نصرانی تازه‌مسلمان. امتحاناتی که وقتی پیروز از آنها بیرون می‌آید، قدمی به حسین (ع) و راهش نزدیک‌تر می‌شود و گام دیگری به سوی حقیقت برمی‌دارد.

فیلم هم‌گام اثر سلوک بر شبلی، بر بیننده تأثیر می‌گذارد. تماشاچی همراه او زخم برمی‌دارد، پیش می‌رود، غصه‌دار می‌شود و عصر عاشورا را می‌بیند. و بعد از عصر عاشورا است که می‌فهمیم حقیقت چیست. حقیقتی که شبلی در زنجیر دید، پاره‌پاره بر خاک دید. حقیقتی که عصر عاشورا بر سر نیزه بود.

و اکنون نوبت ماست که ببینیم میان راحله و نوایی که کسی جز ما نمی‌شنود، که را انتخاب می‌کنیم و آیا توان گذر از صحرای سلوک را خواهیم داشت؟ آیا خواهیم توانست حقیقت را ببابیم هر چند بر نیزه باشد؟ ■



حالا به نظر شما نتیجه‌ی این اختلاف نظرها چه می‌شود؟ پیروز نهایی مذاکرات بالا چه کسی است؟

احتمالا با توجه به ویژگی‌های هر خانواده یکی از شهرهای بالا به عنوان مقصد نهایی سفر انتخاب می‌شود و یا شاید هم ترکیبی از گزینه‌های بالا و حتی گزینه‌ای خارج از آن سه گزینه به عنوان مقصد نهایی ایام نوروز انتخاب شود و احتمالا گفت‌وگوهای فراوانی نیز در این بین شکل می‌گیرد و هر شخص به راه‌های گوناگون سعی می‌کند حرفش را به کرسی بنشاند.

برگردیم سر موضوع خودمان، یعنی شهر. در شماره‌ی اول درباره‌ی رابطه‌ی پول و شهر صحبت کردیم، به شکلی که بدون تامین پول برای اقدامات شهری، هیچ‌کاری نمی‌شود کرد و در ضمن برای تامین این پول راه‌های مختلفی ابداع می‌شود. در این قسمت می‌خواهیم حول موضوع تصمیم‌گیری درباره‌ی یک شهر صحبت کنیم.

برای نمونه بیایید موضوعی مثل آلودگی هوای شهر تهران را در نظر بگیرید. شاید این موضوع بیش از ده سال است که نقل محافل مختلف اجتماعی، محیط زیستی و بهداشتی شهر تهران می‌باشد. به‌ویژه هر سال شما در اواخر پاییز و اوایل زمستان که این آلودگی‌ها تشدید می‌شود اظهار نظرهای مختلفی را در این باره می‌شنوید و هرکس گروهی را متهم اصلی این موضوع می‌داند و برخی نیز در پی یافتن راه حلی هستند.

این که چقدر این اتهامات و این راه‌حل‌ها درست است، موضوع بحث این شماره‌ی ما نیست. ما بیشتر می‌خواهیم ببینیم چه کسی در نهایت باید درباره‌ی این موضوع و دیگر موضوعات مشابه شهری تصمیم‌گیری کند؟ در این باره نیز وضعیت چندان روشن نیست و شما شاهد این هستید که هر بار بحث می‌شود که آیا دولت مسئول رسیدگی به این وضعیت است؟ شهرداری باید پاسخگوی شهروندان تهرانی باشد؟ اداره‌ی راهنمایی و رانندگی در چه سطحی مسئولیت دارد؟ آیا صنایع نیز می‌توانند در انتخاب تصمیم نهایی تأثیرگذار باشند؟ شهروندان تهرانی در کجای این انتخاب قرار می‌گیرند؟

تصور کنید قرار است برای تعطیلات نوروز به یک سفر خانوادگی بروید. پدر خانواده می‌خواهد از پنجم فروردین ماه به اداره بازگردد و به این خاطر ترجیح می‌دهد به شهر خیلی دوری سفر نکنید که در بازگشت دچار مشکل ترافیکی جاده‌ها یا حوادث غیرمعمول دیگری شوید. پیشنهاد پدرتان برای این سفر شهر همدان است. در ضمن او این پیش‌شرط را هم در ذهن دارد که باید با خودروی خانواده که یک پژوی دویست و شش هست، به این سفر بروید تا بتوانید در هزینه‌های حمل و نقل صرفه‌جویی کنید.

در مقابل، مادر خانواده ترجیح می‌دهد به شهر شیراز سفر کنید. دلیل این انتخاب علاوه بر آب و هوای خوب این شهر در بهار، قوم و خویش‌هایی است که مادر در این شهر دارد. در ضمن خانه‌ی آن اقوام نیز می‌تواند محل استقرار خانواده‌ی شما در نوروز باشد. به این وسیله شما پول هتل نمی‌دهید و هزینه‌ها به شکل محسوسی کاهش می‌یابد. پیشنهاد مادر برای به موقع رسیدن پدرتان به اداره هم این است که با هواپیما به این شهر سفر کنید تا هم زمان کمتری را در راه بگذرانید و هم از ترافیک جاده‌ها در ایام نوروز در امان باشید.

شما نیز به عنوان کوچکترین عضو خانواده، علاقه دارید در این چند روز، به جای سفر به شهرهای دیگر، از اماکن تفریحی و تاریخی شهر تهران دیدن کنید. به نظر شما پارک‌ها، موزه‌ها، سینماها و ... که در ایام نوروز جاذب افراد زیادی که از شهرهای دیگر به تهران سفر می‌کنند هستند، می‌توانند برای خانواده‌ی شما نیز به عنوان یک تفریح مناسب قلمداد شوند. دلیل شما برای این کار علاوه بر کاهش هزینه‌های سفر، ترس از ارتفاع و هواپیما و خستگی از ترافیک بین جاده‌های کشور است، در ضمن دیدن برنامه‌های مختلف تلویزیون در خانه نیز، انگیزه‌ی شما را برای این انتخاب بالاتر می‌برد.

همراه می‌شوند و برخی نیز با مردم ساکن در محل و هر یک در برابر دیگری از انواع اقداماتی که می‌تواند انجام دهد کوتاهی نمی‌کند تا حرف خود را به کرسی بنشانند، به هر حال هر دوسر دعوا منافع مالی خود را در نظر می‌گیرند و نیز بسیاری از مشکلاتی را که با شکست در این کش‌مکش برایشان پیش می‌آید.

هرچند مثال بالا یک نمونه‌ی موردی بود (احتمالا در شهر تهران)، اما مانند آن در تمامی شهرهای ایران و جهان دیده می‌شود، و حداقل در این چند صد سال اخیر هم می‌توانیم نمونه‌هایی از این دعاواها را پیدا کنیم.

خوب. احتمالا این سوال در ذهنتان باقی ماند که آخرسر چه کسی باید برای یک شهر تصمیم بگیرد؟ متأسفانه نه من توانستم در این یادداشت به این پرسش پاسخ دهم و نه شاید پاسخی وجود داشته باشد. ولی اگر علاقه دارید به عنوان یک شهروند آگاه به حقوق شهروندی، در جامعه حضور داشته باشید می‌توانید به این موضوعات دقیق‌تر فکر کنید، که چه کسی در شهر قدرت بیشتری دارد؟ قدرت در شهر چیست؟ آیا فقط پول است؟ همراهی مردم چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟ رسانه‌ها چه نقشی ایفا می‌کنند؟ قانون و یا قوه‌ی قضائیه از چه منظری به این مسائل نگاه می‌کند؟ و این که آخر دعاوایی که بین گروه‌های مختلف و افراد و نهادها درباره‌ی مسائل شهری رخ می‌دهد چه کسی برنده می‌شود و آیا می‌شود هر دو سر دعوا را راضی کرد و یا هر دو سر یک دعوا در مواردی شکست می‌خورند و ...

اگر زنده باشیم در شماره‌های بعد این موضوعات را دنبال خواهیم کرد. ■

فکر می‌کنید آخر این موضوع چه می‌شود؟ به طور معمول و در اکثر موضوعات شهری و یا محلی در کشور ما، خلل‌های قانونی باعث شده است که دستگاه‌های تصمیم‌گیری در بسیاری از موارد دچار سردرگمی شوند و به نوعی مسئول اصلی رسیدگی به یک موضوع، در قانون مشخص نشده است. اما موضوعات زیادی هم هستند که قانون درباره‌ی آن‌ها دقیق‌تر صحبت کرده است ولی باز ما شاهد اختلاف نظرهای زیادی هستیم. در ادامه یکی از این موارد را بررسی خواهیم کرد.

اگر یادتان باشد در شماره‌ی پیش از قطعه زمینی صحبت کردیم که شهرداری با تغییر کاربری آن زمین از فضای سبز به تجاری/اداری، سعی دارد بخشی از بودجه‌ی لازم برای اداره‌ی شهر را تامین کند. حال در این بین یک دستگاه به‌خاطر این اقدام شهرداری به قوه‌ی قضائیه شکایت می‌کند. در این بین گروهی از مردم هم که خانه‌هایشان اطراف زمین مذکور قرار دارد، با تجمع‌های مسالمت‌آمیز در اطراف شهرداری مراتب اعتراض خود را به گوش مسئولان می‌رسانند، چرا که وقتی کنار خانه‌ی آن‌ها یک پارک قرار داشت، به مراتب شرایط بهتری برای آسایش آن‌ها فراهم بوده است. آن‌ها می‌توانستند اوقات فراغت خود را در آن پارک بگذرانند و با دوستانشان در آن پارک مشغول گپ و گفت شوند. حال در مقابل، آن‌ها باید چند سال سر و صدا، گرد و خاک و آمد و شد خودروهای حمل مصالح را در محله‌شان تحمل کنند و نیز پس از احداث برج‌های تجاری به حجم ترافیک محله‌شان نیز اضافه خواهد شد و در نتیجه‌ی همه‌ی این‌ها از قیمت خانه‌هایشان کم می‌شود. با این اوصاف تصور اعتراض ایشان نیز خیلی دور از ذهن نیست. در این بین برخی از گروه‌ها و رسانه‌ها و قدرت‌ها با شهرداری



این دستگاه وجود دارد. یک شکوه، یک جدیت، یک منطق محکم. گوشه‌های معروفش، نیشابورک و نهفت، هر کدام از سویی این حقیقت را بسط می‌دهند و سیالش می‌کنند. هر کدام تلخی و شیرینی توامان این حقیقت را بازگو می‌کنند. این حقیقت محکم وقتی به ریتم چهارمضرب در می‌آید، با اسبش شورش می‌کند. حتی وسط شورش هم دوباره سنگین می‌شود، از اسبش پیاده می‌شود و در وعظش منطق محکمش را حفظ می‌کند. حکیمانه با تو، در تو، قدم می‌زند. همه جا را نشانت می‌دهد. همه‌ی خیانت‌ها را نشانت می‌دهد و بعد، این بار با هیجان بیشتری سوار اسبش می‌شود و می‌تازد. هیجان به اوج می‌رسد و تا دلهره پیش می‌رود. ناگهان وقتی وارد نهفت می‌شویم، انگار سوار از اسب می‌افتد. لحنش از منطق کمی به احساس نزدیک می‌شود. اگر تا به حال تو را به سمت خود می‌خواند، این بار خود نزدیکت آمده. زخم دارد اما هنوز زنده است. دوباره به میدان برمی‌گردد. زخم برمی‌دارد. اما هنوز سر ملودی اول داستان هست. حرف‌های محکم اول داستان دوباره گفته می‌شود. تا اینکه در نهایت روبه‌رو می‌شویم با آهنگی با ریتم ده ضربی، به نام رقص سماعی. انگار سوار با تمام جراحاتش، با رضایتی عمیق سماع می‌کند تا خود آرامش و احترام. ■

ما وارد می‌کنند، این است که آن‌ها جز حس‌هایی در حد شادی و حزن، کمتر به ارانه‌ی دیگر حس‌ها مثل خشونت، ترس، نفرت، اضطراب، صبر و امثالهم می‌پردازند. (البته از تلاش‌های اندک اما امیدوار کننده‌ای که این سال‌ها برای رفع این نقیصه صورت می‌گیرد نباید غافل شد.) علیزاده به این حس‌ها وفادار است و تمام دانشی را که دارد با تمام ابزارهای که در دست دارد و به ظرفیت‌هایشان آگاه است، به خدمت می‌گیرد تا الهامش را به مرحله‌ی اجرا درآورد.

اما نی‌نوا تنها یک اثر خلاقانه و متفاوت نیست که صرفاً در زمان خود بدرخشد و قرار باشد فقط آن را محصور در تاریخ سال ۶۲ نگاه کنیم. هنوز دارد شنیده می‌شود. راز این ماندگاری چه می‌تواند باشد؟ این راز را باید در محتوا جست‌وجو کنیم. وقتی از بافت زمانی و الهام‌های شخصی علیزاده فاصله می‌گیریم، باید سعی کنیم دست به تأویل بزنیم. اگر کنترباس را کنار بگذاریم، بقیه‌ی سازها صدایی کشتی دارند؛ بدون انقطاع، به اتحاد نی و ویولن هم نگاه کنید. انگار با زبانی فرانسوایی از یک حقیقت حرف می‌زند که هیچ وقت قطع نمی‌شود و غرب و شرق نمی‌شناسد. بدجور هم سر حرفش هست. به ذات دستگاه نوا، به حال و هوایش نگاه کنید. حتی می‌توانید بقیه‌ی آلبوم‌های موفق‌تر را که در نوا اجرا شده هم گوش دهید. مستانه‌ی افتخاری، مولویه‌ی ناظری، مرکب‌خوانی شجریان. قاطعیت عجیبی توی

همان سال‌ها وقتی کنار مشکاتیان ساز می‌زد، نوآوری در اجرای تکنیک‌ها و ملودی‌ها، چهره‌ای مترقی از او ارائه می‌داد به مخاطب. کسی که ظرفیت‌هایی پنهان از موسیقی ایران را می‌توانست آشکار کند. آرام آرام علیزاده شخصیتی پخته‌تر از سال ۵۵ پیدا کرد. از جنگ الهام گرفت، از بیت اول مثنوی، از محیط اطرافش، و البته از مذهب. تا اینکه ارکستر زهی را با نی هفت‌بند عندلیبی درآمیخت و سال ۶۲ نی‌نوا منتشر شد.

اما چرا نی‌نوا برایم جذاب است. اگر اثر را در زمان خودش بررسی کنیم درمی‌یابیم اتفاقاتی که علیزاده در این آلبوم رقم زده، پیش از آن، کمتر در موسیقی سنتی دیده شده است و روی آثار بعد نیز تاثیرگذار بوده است. اولین امتیاز در اسم آلبوم است. هم ساز نی در دستگاه نوا نواخته می‌شود، هم نی‌نواست. یعنی نام، هم شناسنامه‌ی فرم است و هم شناسنامه‌ی محتوا. علیزاده با جسارت نشات گرفته از جوانی‌اش، تابوها و روایت‌های غالب آن زمان در مورد موسیقی سنتی را کنار می‌زند. کنار زدن آواز، بازگشت دو ساز که آن سال‌ها مهجور بودند، تلفیق هارمونی و ارکستر که هویتی غربی دارند با بداهه‌نوازی سازی عرفانی، حفظ ریتم بدون حضور ساز کوبه‌ای، ارائه‌ی شکلی -البته محدود- از چندصدایی و شاید بارزتر از این‌ها، انتقال حس‌های گوناگون در روایت. از نقدهای مهمی که برخی آهنگسازان به متقدمین موسیقی سنتی

از ظهر عاشورا کمی گذشته بود که مدیرمسئول از پشت موبایل گفت پرونده‌ی این شماره حول محور سوگ می‌چرخد و نوشتن از «نی‌نوا»ی حسین علیزاده را به من محول کرده است. من هم قبول کردم. اگر چه سواد موسیقایی‌ام ناچیز است، اما انگیزه‌های کمی پشت این قبول کردن نبود. از علاقه‌ی شخصی‌ام به دستگاه نوا که بگذریم -البته این یکی از فاکتورهای است که نوشتن را برایم دشوار می‌سازد- خود این آلبوم برایم جذاب است. خیلی از مؤلفه‌هایی که ذهنم به یک اثر موفق اطلاق می‌کند را دارد. فاکتور دیگری که نوشتن را سخت می‌کند، پخش مکرر آن از رادیو و تلویزیون است. فاکتور دیگر، نبود آواز است. شعری وجود ندارد تا موازی با آهنگ بررسی شود. (اینجا فقط مراد، تنها نسخه‌ی اصلی نی‌نواست و آهنگ‌های نوروز شصت و دو، سواران دشت امید و آلبوم آوای مهر، که در واقع آثاری جداگانه با فضایی متفاوت هستند اما در نسخه‌های بعد کنار نی‌نوا قرار گرفته‌اند، بررسی نمی‌شود.)

ساخت نی‌نوا این‌طور که خالق اثر تعریف می‌کند روندی تدریجی دارد. به تکامل و تکوین نزدیک‌تر است تا ساخت. از جشن هنر سال ۵۵ اولین جرقه‌ها می‌خورد. اولین طرح‌ها اجرا می‌شود. با تکیه‌ی بیشتر بر ردیف موسیقی سنتی ایرانی و سازهای سنتی.

۱. این قطعه جهت استفاده‌ی دوستان در سایت مدرسه (Helli.ir) و وبلاگ گروه (Virgool.blog.ir) قرار داده خواهد شد.

گزارش یک مرگ

گابریل گارسیا مارکز

لیلی گلستان

۹۴



معرفی کتاب
گزارش یک مرگ
سامان جواهریان

است این قتل هولناک رخ دهد، آن هم در حالی که خیلی‌ها می‌دانستند کسانی می‌خواهند سانتیاگو ناصر را بکشند؛ در حالی که می‌شد جلوی قتل را گرفت؟ چطور هیچ‌کس به سانتیاگو ناصر چیزی نمی‌گوید؟ نثر خون‌سردانه و توصیف‌های دقیق گارسیا مارکز مدام شما را به دنبال خود می‌کشاند و نمی‌گذارد یک لحظه هم ذهنتان از این سؤال‌ها خالی بشود. همین شگرد است که به این داستان قدرت و تأثیری به یادماندنی می‌دهد. کتاب‌ها و فیلم‌هایی که خواننده را فقط با حربه‌ی سؤال «آخر داستان چه می‌شود» تا پایان نگه می‌دارند، یک بار مصرف هستند. وقتی بفهمید که مثلاً قاتل فلان شخصیت است، دیگر معما حل شده و داستان جذابیتی ندارد. اما این کتاب را می‌شود بارها خواند و هر بار با توصیف گارسیا مارکز از روز مرگ سانتیاگو ناصر همراه شد.

به جای مقدمه، در ابتدای کتاب مصاحبه‌ای با گارسیا مارکز آمده که در آن از اهمیت ریزه‌کاری‌های نثر در داستان صحبت کرده است. ریزه‌کاری‌هایی مثل آوردن صفت‌های درست و ضرباهنگ دادن به نثر. ساده‌انگارانه است که فکر کنیم در ترجمه‌ی داستان، لفظ مهم نیست و خواننده فقط باید وقایع را متوجه شود. اینجاست که باید از اهمیت ترجمه یاد کنیم و از کار عالی لیلی گلستان متشکر باشیم که اجازه می‌دهد غرق خواندن کتاب شویم و خودمان را به دست افسون یکی از بزرگترین رمان‌نویسان تاریخ بسپاریم. ■

گزارش یک مرگ
گابریل گارسیا مارکز
ترجمه‌ی لیلی گلستان
۱۳۳ صفحه
نشر ماهی

اگر با دیدن اسم گابریل گارسیا مارکز به یاد اصطلاح «رئالیسم جادویی» می‌افتید و پیش خودتان فکر می‌کنید خواندن کتاب‌های او شاید سخت باشد و نیاز به آشنایی با مقدماتی داشته باشد، چندان بی‌راه فکر نمی‌کنید! اما این کتاب قصه‌ی دیگری دارد. «گزارش یک مرگ» با آنکه رمانی استادانه و به یادماندنی است، اثری کاملاً واقع‌گراست و شباهت زیادی به «صد سال تنهایی» یا «از عشق و دیگر اهریمنان» ندارد.

«سانتیاگو ناصر، روزی که قرار بود کشته شود، ساعت پنج و نیم صبح از خواب بیدار شد تا به استقبال کشتی اسقف برود.» اگر عنوان روی جلد ابهامی باقی گذاشته باشد، اولین جمله‌ی رمان به شما می‌گوید که سانتیاگو ناصر قرار است به قتل برسد. یعنی همه، از ابتدا پایان داستان را می‌دانند. پس چه چیزی است که خواننده را میخ‌کوب می‌کند و نمی‌گذارد این کتاب را زمین بگذارد؟ شگرد هوشمندانه‌ی نویسنده آن است از ابتدا سؤال «چه خواهد شد؟» را از بین می‌برد و به جایش این سؤال را در ذهن مخاطب می‌نشاند: «چطور چنین اتفاقی افتاد؟». چطور ممکن

غزل

ف. شفیع‌ی



باز این چه شورش است که در عاشقان توست؟
گویا دوباره ماه غم شیعیان توست...
از بچگی برای شما سینه می‌زدیم
این افتخار تک تک دلدادگان توست
این استعاره‌ها همه در خدمت تواند
مفعول فاعلات غزل هم از آن توست
«لطفی که کرده‌ای تو به من مادرم نکرد»^۱
این از نشانه‌های دل‌مهربان توست
سرتاسر زمین و زمان را که بنگریم
تنها پناهگاه جهان آستان توست
هر صبح جمع‌های که حرم بوی سیب داشت
دردانه عزیز خدا میهمان توست... ■

۱. از برگزیدگان نهمین شب شعر عاشورایی سال ۹۲ دبیرستان علامه حلی

۲. تضمین از شعر معروف محتشم کاشانی

چاشت نذری - شله زرد

شایان دادبین



می جوشد و دانه اش بازتر می شود. تا زمانی که برنج کاملاً باز نشده نباید شکر را ریخت. معمولاً به ازای هر یک واحد برنج، ۲٫۵ تا ۳ واحد شکر در نظر می گیریم. زعفران را در آب جوش حل می کنیم و صبر می کنیم تا دم بکشد و رنگ بیشتری بیاندازد. بعد داخل قابلمه می ریزیم و یک دست مخلوطش می کنیم. هر قدر نوع زعفران بهتر باشد و سخاوتمندانه تر استفاده شود، شله زرد خوش رنگ تر می شود. کمی از خلال بادام را برای تزئین کنار می گذاریم و بقیه را داخل شله زرد می ریزیم. شله زرد مدام باید هم زده شود. و گلاب! البته علاوه بر گلاب، عرق هل هم شله زرد را بسیار خوشمزه می کند. گلاب و عرق هل همیشه باید در انتهای کار به شله زرد اضافه شود که عطرش ماندگارتر باشد. مقدار استفاده از عرقیات هم بستگی به میزان خلوص آن ها دارد. هر چه خالص تر و مرغوب تر باشند مقدار کمتری می خواهیم. وقتی کاملاً برنج وا رفت و شکر و زعفران و گلاب و هل زده شد و نزدیک اتمام کار بودیم، در ظرف را می بندیم و با شعله کم به اصطلاح شله زرد را دم می کنیم.

می گویند دعا کردن در هنگام هم زدن نذری خیلی می چسبد. امتحان کنید... ■

اگر بخواهم خیلی جدی آغاز کنم باید بگویم که: «نذر در لغت به معنای ملزم ساختن خود بر امری است که فرد از قبل الزامی بر انجام آن نداشته است. بنابراین، شخص با نذر کردن خود را ملزم و متعهد به کاری می کند که در اصل تکلیف و الزامی در برابر آن نداشته است ولی همین که نذر کرد بر او لازم می شود بر اساس آن تعهد و الزام عمل کند.»

ولی اگر نخواهم خیلی جدی آغاز کنم می توانم بگویم که مادر بزرگ من هر سال ۲۸ صفر نذری می دهد. فارغ از اینکه دلیل نذر مادر بزرگ چیست، حضور در فرایند آماده سازی نذری او حال عجیبی دارد. خانه مادر بزرگ یک خانه قدیمی حیاط دار زیرزمین دار باصفا است در قم. اول صبح حیاط را آب و جارو می کنیم و بعد هم که برپا کردن دیگ بزرگ روی شعله گاز پیک نیکی، ریختن برنج های پاک شده در آن و سرازیر کردن دبه های بزرگ آب که خریده ایم (آب لوله کشی قم هنوز هم خیلی باکیفیت نیست). این ها می شود مقدمات پختن شله زرد. شله زردی که قرار است همه در کنار هم و به شکل یک خط تولید خانگی در کاسه های کوچکی بریزیم و با خلال پسته و پودر دارچین تزئینش کنیم و برسانیم به دست اهل محل و اقوام و نذر را ادا کنیم.

حالا این شله زرد چه طور درست می شود؟ این طور:

برنج را کاملاً پاک می کنیم و از یک شب قبل بدون نمک می خیسانیم (بدون نمک باعث می شود دانه برنج زودتر له شود). در دیگ می ریزیمش و بعد با آب زیاد (تقریباً پنج برابر) روی شعله می گذاریم. باید مراقب آب ظرف باشیم که اگر کم شد دوباره به آن آب اضافه کنیم. هر چه آب قابلمه بیشتر باشد، برنج بهتر

مسئله ی دیگر این بود که اروپایی ها حتی کمی قبل تر از شروع رنسانس، نسبت به دیگر نقاط جهان کمی جلوتر بودند و همین امر باعث شد اروپایی ها بسیاری از چیزها را پیش از دیگر مردم جهان تجربه کنند؛ مثلاً مشکلات اقتصادی ای مانند ازدیاد نقدینگی برای اروپایی ها بسیار زودتر از خاورمیانه به وجود آمد. علت این جلوتر بودن اروپایی ها نیز پیشرفتی کند اما پیوسته بود که در قرون وسطا به وجود آمده بود و چیزهای زیادی را در اروپا (مخصوصاً مسائل اقتصادی) سامان دهی کرده بود.

دیگر علت بزرگ این پیشرفت، تغییر نگاه دانشمندان اروپایی به فلسفه ی علم بود. یعنی به جای استفاده ی مطلق از منطق (کاری که امثال ارسطو پیش از قرون وسطا انجام می دادند) آزمایش و مشاهده وارد علم شد. یکی از موسسان اصلی این نگاه «راجر بیکن» بود که این عقاید را در کتاب خود با نام «کتاب اکبر» آورد.

حاصل این اتفاقات در کوتاه مدت به وجود آمدن انقلاب های فکری و پیشرفت در علم، فرهنگ، اقتصاد و سیاست و در بلندمدت هم پیشرفته تر شدن کشورهای غرب اروپا نسبت به دیگر نقاط جهان بود که در حال حاضر هم می بینیم.

حالا سوال این است که چه عوامل دیگری موجب این تغییرات بزرگ شدند؟ چه عواملی موجب به وجود آمدن و رشد افرادی مثل گالیله شد؟ شاید برای بعضی از این سوالات جواب ساده و مشخصی نتوان پیدا کرد اما ما سعی خود را می کنیم که در نوشته های بعدی به بعضی از سوالات مهم جواب دهیم یا حداقل جوابی نسبی به دست آوریم. ■

شاید بارها از خود پرسیده باشیم دلیل پیشرفت عظیم علم و تکنولوژی در اروپا چیست؟ تفاوت آن ها با ما چیست؟ چرا این فاصله بین ما و آن ها وجود دارد؟ احتمالاً پاسخ های زیادی برای این سوال وجود دارد اما یکی از مهم ترین پاسخ ها رنسانس است؛ بله، رنسانس.

پس در گام اول باید از خود پرسیم رنسانس چیست. واژه ی رنسانس به معنای چیزی تازه و نو و یا دوره ی نو است. در سال های پس از قرون وسطا با تغییر در سیستم کلیسا، فضا برای تفکرات جدید باز شد و انقلاب های فکری، فرهنگی، علمی و... به وجود آمد و با قرار گرفتن در کنار عواملی دیگر از جمله زیرساخت های به وجود آمده در قرون وسطای پسین (نیمه ی دوم قرون وسطا) سبب پیشرفت عظیم اروپا پس از افت بزرگ در عصر تاریکی شد.

شاید جالب باشد که بدانیم رنسانس ربطهایی هم به ما داشته است؛ در واقع ربط های زیادی داشته است. داستان به دوران جنگ های صلیبی برمی گردد (که احتمالاً بسیاری از علاقه مندان به بازی های کامپیوتری در جریان آن هستند). در آن دوره کتاب های مسلمانان به صورت گسترده در اروپا منتشر شدند و اروپایی ها برای استفاده از این گنج گران بها شروع به ترجمه ی کتاب ها کردند. در نتیجه علمی که حاصل سال ها پژوهش دانشمندان اسلامی بود، به طور رایگان در اختیار مسیحیان قرار گرفت. همین به اصطلاح «نهضت تر جمه» باعث شد که علم در اروپا یک شبه ره صد ساله طی کند. جنگ های صلیبی شامل نه جنگ بود که مسلمانان در هشت تای آن ها پیروز شدند اما برنده ی اصلی صلیب داران بودند که گنجی ارزشمند را به دست آوردند.

دهمین شب شعر عاشورایی



مهلت ارسال آثار تا بیست آذرماه
دبیر خانه دهمین شب شعر عاشورایی دبیرستان علامه حلی تهران
info@helli.ir

خوانستند از تو بگویند شبی شاعرها
عاقبت با قلم شرم نوشتند: نشد

چهارشنبه بیست و ششم آذر هزار و سیصد و نود و سه
مصادف با بیست و چهارم صفر هزار و چهارصد و سی و شش